

# شکل دگر خنداندن

محمد حمزه زاده

بررسی اجمالی نقش «تقسیم آگاهی» در ساختار قصه طنز

## دعوی اول...

تا به حال مر جا صحبتی درباره آثار هنری طنز آمیز شده، نویسنده نوک قلم را به تمامی در جهت توضیح و تبیین معنی «طنز» چرخانده و بنا احساس مسئولیت شده‌ی، سعی در نشان دادن تفاوت‌های اساسی قالب‌های طنز و هجو و مزه و فکاهه داشته است. این بحثها معمولاً با عبارت «راستی می‌دانید چرا می‌خندیم؟» آغاز شده‌اند و بدون دادن پاسخ درخواستی به این سؤال، به سرعت به سمت ارزشگذاری خدمت‌های مختلفی که در واکنش به عوامل متفاوت خنداندن شده است، زفته‌اند. نگارنده در این نوشته گریچه قصه توضیح و تبیین «علت خنده» را ندارد. به بحثی تقریباً متفاوت با آنچه تا کنون در این باره گفته شده است، می‌پردازد، با این دو پیش فرض که الف) منظور از کلمه «طنز» در همه جای این نوشته، اثر مکوبی است که خواننده به هر علتی و با هر بهانه‌ای می‌خنداند. ب) منظور از خنده هم صرفاً آن عمل خارج شدن مقطع هوا از ششها نیست و انواع دیگر آن اهم از تیشخند و زهرخند و ... را نیز در بر می‌گیرد.

## انتقال اطلاع

یکی از مهمترین اهداف یک نوشته طنز آمیز، خنده‌دار بودن و سرگرم‌کنندگی آن است و این البته به

چطور می‌شود با استفاده آگاهانه از یک سری عوامل و نیز اندیشیدن تمهیداتی خاص، خواننده یک اثر طنز آمیز را بیشتر خندانند؟

هیچ عنوان به معنی اهمیت ندادن یا نادیده گرفتن اهداف بعضاً متعالی یک نوشته ظاهراً خنده‌دار نیست و منافاتی با آن ندارد اما بحثی که در این جا مطرح می‌شود، از ابتدا تا انتها درباره قالب یک کار طنز است نه محتوای آن، و هدف هم پیدا کردن جوابهایی برای سؤال است که «چطور می‌شود با استفاده آگاهانه از یک سری عوامل و نیز اندیشیدن تمهیداتی خاص، خواننده یک اثر طنز آمیز را بیشتر خندانند؟» به بیان دیگر، چگونه می‌توان عاملی را که موجب حصول فرایند به ظاهر ساده، اما در اصل پیچیده و خاموش خنده می‌شود، تثبیت کرد و بایده‌های را که سبب خنده مخاطب می‌شود، در قالبی گنجاند که در عین اثرگذاری بیشتر، خنده راغسی‌کننده‌تری را هم چه برای نویسنده و چه برای خواننده، موجب شود.

این منظور ایجاب می‌کند که به صورتی مختصر به گوشه‌ای از بحثی اشاره شود که خود در مقیاسی وسیعتر موجبات شایز دو قالب ادبی ترازوی و گمندی را فراهم آورده است؛ عاملی که وسیله کار هنر اثر روایتی، یعنی انتقال اطلاع، است.

## داستان و اطلاع

برجین ویل می‌گوید: «هر قصه‌ای از یک سلسله مطالب و مسائل که باید درباره‌اش اطلاع داده شود، تشکیل می‌شود و داستان‌سرا به مخاطب خود از آنها و رویدادها خبر می‌دهد.»  
عامل انتقال اطلاع، به طور کلی در هنرهای دیگر (از جمله نقاشی و عکاسی و سینما و ...) نیز به نوعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما شیوه ارائه اطلاع در هر کدام از این هنرها متفاوت است. در نقاشی، همه اطلاعات روی بوم در یک یا چند لحظه در اختیار تماشاچی قرار می‌گیرد و همچنین است در عکس. اما اطلاعات مربوط به یک رویداد اگر قرار باشد در قالب قصه‌ای ارائه شود، نمی‌تواند یکجا در اختیار مخاطب قرار گیرد و انتقال اطلاع از آنجا که به وسیله کلمه‌ها - که لزوماً باید یکی پس از دیگری بیایند - انجام می‌شود، بتدریج صورت می‌گیرد. این شیوه





## خنده را بعضی ناشی از یک احساس برتری نسبت به اشخاص و اشیا دانسته‌اند و بعضی دیگر، ناشی از یک عدم توافق یا تضاد در سر مشقتها.

دچار نقص فنی می‌شود و خلبان از کنترل آن عاجز می‌ماند. در این هنگام هاجر خانم با تکیان دادن چادرش به خلبان علامت داده که هلی‌کوپتر را در محوطه سطح زمین فونبال فرود بیاورد. راوی، بعد از شنیدن این خبر، برای انجام مصاحبه‌ای با هاجر خانم - جهت انعکاس در روزنامه دیواری مدرسه به خانه او می‌رود و بعد از قضایای بازمای متوجه اصل قضیه شده و می‌فهمد که چادر هاجر خانم را باد هلی‌کوپتر از سرش برداشته و اطلاقاً او در آن لحظات، بسیار سردرگم بوده است.

نکته حایز اهمیت این است که در طنز سوء تفاهم (با اشتباه)، آن بخش از اطلاع که ابتدا به ما می‌رسد، به صورتی منطقی یا زمینه‌چینی‌های قبلی و نیز نتیجه خافلگیرکننده بعدی مرتبط است. در نمونه اول، به هر صورت، موجودی با دو چشم براق و سیاه وجود داشته که موجب اشتباه نوجوان شده است و در دومی، به هوا بلند شدن چادر هاجر خانم ریشه در واقعیت داشته است. خافلگیری انتهای قصه هم دقیقاً از همین‌جا ناشی می‌شود. نکته با اهمیت دیگر این است که آنچه خافلگیری انتهای قصه را بیشتر می‌کند و موجب غلبه‌تر شدن سایه‌های طنز و نیز الیزگاری بیشتر می‌شود، حساسی اطلاعات خواننده و قهرمان قصه است. در صورتی که در طنز موقعیت، اطلاعات خواننده لزوماً از اطلاعات یکی از قهرمانهای قصه بیشتر است و خوانده‌اش هم در بیشتر قسمتها دقیقاً به همین خاطر است.

### طنز شلوغ کاری (بزن بکوب)

در طنز شلوغ کاری، آنچه موجب خنده مخاطب می‌شود، نه ساختار و چارچوب کلی قصه، که پرداخت آن است. شلوغ کاری می‌تواند ماجراهای عجیب و غریبی باشد که الزاماً ربط منطقی با هم و با طرح ندارند، مثل زدن کاسه و بشقاب توی سر یکدیگر، بگومگو، حاضر جوابی، زمین خوردن، سقوط کردن و هزار و یک ماجرای این چنینی. اما نکته گفتنی این است که در این‌جا هم عامل اطلاع نقش دارد و الیزگاری را بیشتر می‌کند. کاسه بر سر چه کسی شکسته می‌شود؟ چه کسی این کار را می‌کند؟ چه کسی زمین می‌خورد؟ چه کسی جواب چه کسی را می‌دهد؟ در بگومگوی بین دو نفر، سوء تفاهم‌های بی‌دری این دو در حین گفتگو، موجب خنده بیشتر تماشاچی می‌شود. (نمونه در دسترس آن نمایشهای سیاه‌مازی است.) با همه اینها، اتفاقات طنز شلوغ کاری، به خودی خود خنده دارند و عامل اطلاع نقش

محمد رضا کاتب هم در جای شش‌مخانی ۴ طنز موقعیت را به نحو مطلوبی به کار می‌گیرد.

نوجوان رزنده‌های بعد از مرخصی از بیمارستان قصد دارد نگذارد پسر و مادرش از قضیه زخمی شدنش مطلع شوند. او درحالی که زخم‌هایش هنوز کاملاً التیام نیافته است، به خانه می‌آید و با ماجراهایی مواجه می‌شود که کاملاً خنده دارند. و این خنده‌ها، همه از شیوه خاص تقسیم اطلاعات ناشی شده‌اند.

### طنز سوء تفاهم (اشتباه)

در طنز سوء تفاهم (اشتباه)، همیشه یک اطلاع ناقص یا غلط، یک برداشت اشتباه از حرفی یا عملی با کتابهای و بنا خبری، موجب بروز حوادث یا برخوردهای بین آدمهای فقه می‌شود، که نهایت کناره، انشای اصل موضوع و اطلاع ناگهانی و خافلگیرکننده از اصل قصه است.

در قصه یک سر و دو گوش ۵ از محمد میرکبایی، نوجوانی روستایی، یک روز عصر به تنهایی به حمام می‌رود و آنجا با دیدن دو چشم سیاه براق در نزد یک خرینه حمام، گمان می‌کند یک سر و دو گوش در حمام است. از حمام فرار می‌کند و تعالی هم با خبر می‌شوند. پس از طی یک سری ماجرای طنز آمیز، پای ژاندارها به میان کشیده می‌شود و بالاخره، یک سر و دو گوش، به وسیله تیری که یکی از مأموران شلیک می‌کند، کشته می‌شود و در نهایت مشخص می‌شود که آن موجود، بز یکی از اهالی بوده است.

شیوه تقسیم اطلاعات در این قصه به این شکل است که به راوی و نه خواننده و نه آدمهای دیگر، به جز اطلاع ناقصی که همان دو چشم براق، است، چیز دیگری نمی‌دانند و همین اطلاع ناقص منجر به برداشتی اشتباه می‌شود و به این ترتیب است که آن پایان خافلگیرکننده و طنز آمیز رقم می‌خورد.

احمد عربلو هم در قصه ماجرای یک هلی‌کوپتر ۶ از طنز سوء تفاهم بهره گرفته است.

این خبر در مدتی کمتر از یک ساعت در تمام محله پیچید: هاجر خانم، یکی از پیرزنهای محله، یک هلی‌کوپتر را که چهار سرشین داشته، از سقوط حتمی نجات داده است.

قصه ظاهراً از این قرار است که هلی‌کوپتری

مجید، دوستش را به خوردن فالوده دعوت می‌کند و هنگامی متوجه می‌شود بی‌پولی خود می‌شود که خیلی دیر شده است. در تمام لحظاتی که مجید رو به روی دوستش نشسته، رفتار و افکار و گفتارش دینگی و شنیدنی و البته خنده‌دار است. در این نمونه، طنزی که موجب خنده ما می‌شود، از موقعیت خاصی که مجید در آن قرار گرفته ناشی شده و اطلاع ما از بی‌پولی او و عدم اطلاع دوستش و بستنی فروش از این موضوع، حرکاتش را برای ما خواننده‌دار جلوه می‌دهد. نگاههای غریب مجید به صاحب قنادی و نگرانی‌اش از عکس العمل چند دقیقه بعد او، تماماً در این موقعیت است که ما را می‌خندانند و همچنین است گفتگوهایش:

«...ایه شاگرد فالوده فروش گفتیم: هاینجا، تو این فالوده فروشی هیچ وقت دعوا می‌شه؟»

گفت: نه، تا به حال که دعوا نشده، اصلاً چرا دعوا بشه؟»

گفتیم: امروز نمکنه دعوا بشه. من دیشب خواب دیدم.

این گفتگو، جدا از آن موقعیت به هیچ عنوان خنده‌دار به نظر نمی‌رسد.

قصه ناهب دیوه ۴ از احمد عربلو هم نوع دیگری از طنز موقعیت را در خود دارد.

راوی و چند همکلاسی‌اش، قصد اجرای نمایشی را در مدرسه دارند. در این میان با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند. مثلاً حسن - یکی از بازیگران اصلی حاضر نیست بدون گرمی روی صحنه برود. راوی به زحمت او را با پشم گوسفند و کلاهش جعفر و عینک پدر خود گرم می‌کند. در حین اجرای نمایش عینک به زمین می‌افتد و می‌شکند. راوی که به شدت عصبانی شده، همان‌جا جلو جماعت تماشاچی بیفته حسن را می‌گیرد و شروع به داد و بیداد می‌کند و به این ترتیب خط داستان نمایش عوض می‌شود. در این‌جا اطلاع ما از اصل قضیه و عدم اطلاع تماشاچیان موقعیت طنز آمیز را به وجود می‌آورد.



نمونه مشخص و قابل اشاره در این زمینه، قصه هروس ۷ نوشته محمدرضا آکاب است. این قصه سرشار است از وقایع درهم و برهم و موضوع بخش مهمی از آن، زد و خوردهایی است که در جریان یک هروس اتفاق می افتد:

هزی که قدم می‌ساید، شنیدن صدای سوت کارخانه [جیبی زد و کله‌فنده‌ای دوکیلویی را با ضرب توکله شاه داماد پرت کرد... ناگهان نمی‌دانم کدام بی‌انصافی یک فوری پرت کرد طرف او [داماد] و نطقش را کور کرد... در همین موقع احمد پاسبان به وسیله یک آفتابه مسی مورد سوء قصد قرار گرفت... و یک مرتبه گلفانی بزرگ و پرگل پابره دوید توی حرفش و هدیه شد به سراجند پاسبان.

نکته قابل اشاره در این مورد، زبان خاصی است که نویسنده در روایت قصه به کار گرفته که این خود نشی به سزا در ایجاد این نوع طنز دارد.

### خنده و اطلاع

تا اینجا تقریباً با نقش تقسیم اطلاعات در تعیین نوع قصه و نیز کارکردهای آن آشنا شدیم. لازم است در این بخش، ضمن اشاره‌ای بسیار مختصر به دو نظریه مختلف در مورد خنده و علت آن، نقش اطلاع را در این زمینه هم مورد اشاره قرار دهیم.

خنده را بعضی ناشی از یک احساس برتری نسبت به اشخاص و اشیا دانسته‌اند و بعضی دیگر، ناشی از یک عدم توافق یا تضاد در سرمشقا. اکنون به قصد یافتن مصادیق هر یک از این دو تعریف در سه نوع طنزی که مورد بررسی قرار دادیم، تعاریف فوق

را بازتر می‌کنیم.

تاس هابز، فیلسوف انگلیسی، یکی از بزرگترین فریب‌پردازان دسته نخست است. او می‌گوید: «خنده غروری است ناگهان که از یک مشاهده ناگهان وجودمان در سنخش با ناتوانی دیگران، یا ضعف پیشین خودمان ناشی می‌شود.»

این احساس برتری بی‌گمان نتیجه نوعی آگاه‌شدن، از ناتوانی دیگران یا ضعف پیشین خودمان است. پس مسدافتش دو نوع طنز «سوقبت» و «سوءنقاهم» است. در طنز سوقبت، اطلاع، زیادتر ما نسبت به یکی از فهرانها و کلاً اشراف ما به موضوع، در ما نوعی احساس برتری ایجاد می‌کند و در همه جا، خنده ما ناشی از چنین حسی است. در طنز سوءنقاهم، اطلاع ناگهانی ما از اشتباهی که کردیم یا اشتباهی که فهران می‌کند، باز با نوعی احساس برتری نسبت به وضعیت پیشین خودمان همراه است.

نظریه دوم متعلق به «هاتری برگسون» فیلسوف فرانسوی است که در خنده ناشی از طنز، اشاره به آمیختگی «نرمش زندگی با سنی مکانیک» می‌کند و تئوری معروف خود، «مکانیک ملصق برزنده» را می‌سازد. نتیجه‌ای که می‌گیرد عبارت است از «تزلزل ارزش» او اسان حقیقت برزنده را معیار این ارزش قرار می‌دهد. برگسون می‌نویسد: «سروری در خیابان می‌رود، پایش می‌لغزد و زمین می‌خورد. اگر او این سرعت انتقال را داشته باشد که بشنید و لغزیدنش را بوشانند، جبرین بر او نمی‌خندند، اما وقتی تعادل خود را گم می‌کند و بر زمین می‌افتد، مردم می‌خندند. برگسون در این خنده، معنی «مکانیک» را می‌بیند که عبارت از لغزیدن سر است و و را در یک چشم برهم زدن به شینی تبدیل می‌کند. اما اگر این خنده برای یک شی رخ بدهد، کسی نمی‌خندد. پس تجمع

زنده (مرد) و مکانیک (لغزیدن و زمین خوردن ناگهان) است که تئوری برگسون را می‌سازد. این تعریف برگسون از خنده و علت آن، در طنز نوع سوم (طنز کاری و بزن، بکوب) مصداق پیدا می‌کند و می‌بینیم که «آگاهی» در این تعریف همان قدر نقش دارد که در قصه طنز شلوغ کاری.

### ... صلح آخر

ذکر دو نکته در انتهای این نوشته لازم به نظر می‌رسد. نکته اول اینکه نگارنده به هیچ عنوان قصد ارائه یک تقسیم‌بندی قطعی از انواع طنز را نداشته است و اساساً چنین کاری را ضروری نمی‌داند. ضمن اینکه می‌شود به قصه‌هایی اشاره کرد که هر سه نوع طنزی را به وجود آورده و در هر دوی اینها به نوعی شلوغ کاری هم وجود داشته است.

نکته دیگر این است که با توضیحاتی که در مورد نقش تقسیم اطلاعات در ساختار قصه طنز ارائه شده بررسی جزو به جزو چند قصه و نحوه استفاده درست یا غلط از این عامل در آنها بسیار لازم به نظر می‌رسد. اما به خاطر پرهیز از اطاب کلام، این مهم به فرصتی دیگر موکول می‌شود.

- ۱- فن ساریوئوسی، ترجمه پرویز دهبی (پیشام، ص ۶۵) انتشارات وزارت ارشاد اسلامی
- ۲- قصه‌های مجید، جلد اول / انتشارات مهاباد کتاب
- ۳- قصه‌های فهرانی‌های من، مجموعه پنج قصه / انتشارات برگ
- ۴- حای شما خالی، مجموعه سه قصه / انتشارات امیرکبیر
- ۵- دل‌خاه شاه مال منه، مجموعه سه قصه / انتشارات انجام کتاب
- ۶- قصه‌های فهرانی‌های من
- ۷- قصه‌های زمینی، مجموع سه قصه / انتشارات رویش
- ۸- این بخش با استفاده از پیشگفتار کتاب «دوری خنده» (مجموعه مقالات درباره فیلم) نوشته شده است. کتب‌های مشهور به علم هوشنگ کنووسی و دیگران، چاپ تون ۱۳۶۷، انتشارات

برگرفته شده از فصلنامه شماره ۲

